

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۳

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۲

دوره ۲۱- شماره ۸۱- پاییز ۱۴۰۳- حصص: ۲۵۱-۲۶۸

مقاله پژوهشی

### بررسی اخلاق عرفانی در بهارستان و پریشان

<sup>۱</sup> امین زاوی دزفولی

<sup>۲</sup> مسعود پاکدل

<sup>۳</sup> سیما منصوری

<sup>۴</sup> شهین قاسمی

### چکیده

مقاله پیش رو به بررسی همسویی‌ها و توازی‌های متنی اخلاق عرفانی در پریشان قآنی و بهارستان جامی پرداخته‌است. اخلاق عرفانی، اخلاقی است که با رویکردی سلوکی- عرفانی شکل و شاکله یافته و در طول قرون متمادی به وسیله عارفان تحقق پیدا کرده و ترویج شده‌است. اخلاق عرفانی بر سیر و سلوک و کشف و شهود مبتنا یافته که اخلاق قبل از وصول، حین وصول و بعد از وصول را با مراتب وجودی از تخلیه تا فنای شهودی دربرمی‌گیرد. پریشان و بهارستان ضمن تأثر از گلستان سعدی و حفظ همانندی در سطح زبان و بلاغت؛ از حیث تنوع موضوعات منتخب برای ارائه نیز وامدار گلستان سعدی و برخی متون منشور عرفانی دیده شده‌است. شیوه پژوهش مقاله، کتابخانه‌ای و بر پایه برابرسازی و مقایسه کتب بوده‌است. روش پژوهش نیز توصیفی-تحلیلی و بر بنیاد سبک شناختی بوده‌است. هدف مقاله، بررسی تقابل و توازی یافته‌شده در حیطه موضوعات عنوان‌شده در هر سه اثر بوده و در نتیجه، به این رهیافت رسیده‌است که موضوعاتی از قبیل فضایل اخلاقی و رداییل و مکروهات در هر سه اثر یادشده گنجانده شده‌است. قآنی با بهره‌گیری از نبوغ ادبی-موسیقایی کلام خود به جنبه‌های بدیعی و به‌ویژه بدیع لفظی بیشتر از مفاهیم اخلاقی پرداخته‌است و جامی با الگوگیری از عارفانه‌های منشور؛ به طرح مفاهیم و موضوعات عرفانی صرف بیشتر پرداخته‌است. کلیدواژه‌ها: موضوع، اخلاق عرفانی، پریشان، بهارستان، ادبیات عرفانی.

۱- دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران

۲- استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران. نویسنده مسئول: [masoudpakdel@yahoo.com](mailto:masoudpakdel@yahoo.com)

۳- استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران.

۴- استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

### پیشگفتار

این جستار که به بررسی همانندی‌های موضوعی در بهارستان جامی و پریشان قآنی، از مقلدان سبک گلستان سعدی، می‌پردازد؛ نگاهی سبک‌شناختی و مقایسه‌ای میان متون مثنوی و فنی تابع گلستان کرده‌است.

موضوعات متنوع که در هر سه اثر فنی درج شده‌است و پایه‌های اخلاق و آداب فرهنگی کهن است از سویی با عوالم عرفانی و مکاتب صوفیانه و تعالیم معنوی مرتبط است و از دیگر سو با ادب (نظم و نثر درآمیخته) مصنوع و سرشار از آرایه‌های بدیع لفظی و معنوی، بیان و معانی و نکات بلاغی و سبک‌شناسانه در پیوند است.

در این مقاله مقایسه‌ای موضوعی در متون پریشان قآنی و بهارستان جامی می‌شود و تأثیرپذیری این مقلدان سبکی سعدی از گلستان شناسایی می‌گردد و درضمن، کاربری پندیات و نکات اخلاقی و آداب تربیتی که از بنیادهای فرهنگ غنی ایران به شمارند. در سخن این شاعران مشهور بررسی می‌شود.

این جستار هموار سازنده مسیر نگارش پایان‌نامه دانشجویی با عنوان «موضوعات بهارستان و پریشان» است و به هدف کشف میزان توازی و تقابل کاربرد موضوع‌های اخلاقی در هر دو کتاب نگاشته می‌شود.

### پیشینه پژوهش

-روحانی، مسعود. و مسرور، سمیه. (۱۳۹۱) در پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی سبک‌شناختی مقامات حمیدی، گلستان سعدی و پریشان قآنی در دانشگاه مازندران به چاپ رسانده‌اند. در این پایان‌نامه بررسی ویژگی‌های سبکی در سه اثر صورت گرفته است و از جهاتی تنها با پریشان قآنی در موضوع مقاله حاضر مرتبط است. اختلاف این کار علمی با مقاله حاضر در این است که موضوعات را مدنظر قرار نداده‌است و با بهارستان جامی هم ارتباط برقرار نکرده‌است.

-باغبانی، محسن. (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «مجموعه عاشقان پریشان خوش‌تر» به بررسی روش‌های نقد و تصحیح متون پرداخته‌است. این مقاله در نشریه نقد کتاب میراث چاپ شده است و موضوع کار را بر نسخ چاپی و خطی کتاب پریشان قآنی بنا نهاده‌است.

- نگاریان، اعظم. و رحیمی، مهدی. (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی ادبیات سیاسی در گلستان سعدی، بهارستان جامی و پریشان قآنی» به بررسی ادب سیاسی و سیاست‌ورزی و

زیرمجموعه‌های آن در کتب و آثار ادبی از جمله سه متن نام‌برده پرداخته‌است و از این جهت به مقاله موردنظر ما مربوط است که (موضوع) سیاسی را مدنظر قرار داده‌است.

- فلاح، حمیدرضا. و فولادی، محمد. (۱۳۹۶) در پایان‌نامه‌ای با عنوان «تعلیم و تربیت در آثار تقلیدی از گلستان سعدی (براساس کتابهای بهارستان جامی، پریشان قآنی و روضه خلد مجدخوافی)» در دانشگاه ادبیات و علوم انسانی قم دفاع شد-است. این پایان‌نامه مایه‌های آموزشی و آموزه‌های تربیتی را در هر سه اثر مقلد سعدی بررسی کرده‌است و بیشترین مشابهات را با مقاله موردنظر ما دارد. بحث و بررسی

با آن‌که اساس و انگاره‌های نگارش پریشان و بهارستان بر اخلاق و تربیت نهاده شده‌است؛ اما غنای بیشتر این متون نتیجه پیوستگی‌های میان متنی و افکار عرفانی و پند و اندرزهای آن‌هاست. در تیتراهای صفحات پیش رو؛ موضوعات اخلاقی و ادب ملتزم را می‌یابیم که آمیزه‌ای منسجم از عرفان و اخلاق و ادب مصنوع به تأثر از گلستان سعدی را فراهم آورده‌است. ایمان به حکمت یزدان

در حکایت‌های پریشان و بهارستان که متأثر از گلستان سعدی است؛ بن‌مایه‌های سنت شاعرانه‌ای که دل‌باخته مفاهیم و اندیشه‌های عرفانی است، خودنمایی می‌کند. تسلیم و رضا؛ خرسندی به داده تقدیر و پذیرش متوکلائه سرنوشت؛ بنیاد بسیاری از حکایات بهارستان و پریشان است. حتی آنجا که عنوان فصل به ظاهر، متفاوت باشد.

این خرسندی و توکل و رضا؛ برخاسته از روح ایمان است که به جوهره شعر فارسی نیز تزریق شده‌است و همچون میراثی فرهنگی، نسل‌ها و مکتب‌های شعر فارسی را متأثر و غنی کرده‌است.

با آن‌که پریشان قآنی حاوی پاره‌ای حکایات است که در مقالات علمی، محقق ناگزیر به حذف و یا سکوت در خصوص پردازش به آن‌ها می‌گردد؛ باز هم گویی سرشار و درآمیخته با همان روح ایمان به خواست پروردگار دیده می‌شود. حکمتی در آن است که ایزد پیمان‌های را در زیر آوار نگاه دارد و طفلی را در سقوط از بام، تندرست به در آرد.

«سالی یاد دارم که در شیراز چنان زلزله عظیمی اتفاق افتاد که قصر توانگران از بخت هنروران فرسوده‌تر شد و روی مجاوران از موی مسافران غبارآلوده‌تر. هر سقفی آستان شد و هر آستانی آسمان. قضا را پس از هفته‌ای که خاک عمارت‌ها شکافتند پیمانه شرابی چون پیمان عاشقان و ایمان صادقان در زیر گل درست یافتند.

هر آن خدای که پیمان را نگه دارد به زیر خاک چو پیمان اهل عشق درست

ز روی عشق دلا گر به کام شیر روی به رهروان طریقت قسم که حافظ توست»

(قآنی، ۱۳۳۸: ۲۱)

عارفان و واصلان در حکمت خداوند چنان به یقین می‌نگرند که بنا به شرط ایمان، هرگونه تقدیری را از جانب پروردگار، پیش از قضا و قدر آن، می‌پذیرند. «ابوتراب گوید: غلامی را دیدم اندر بادیه همی رفت بی‌زاد و راحله. گفتم اگر یقین نیست با او هلاک شود. گفتم وی را با غلام اندر این جای بی‌زاد، همی روی؟ گفت ای پیر! سربردار تا جز خدای هیچ‌کس را بینی؟ گفتم اکنون هرکجا خواهی رو!» (قشیری، ۱۳۹۰: ۲۸)

در همین موضوع، در بهارستان جامی نیز حکایتی از ابوسعید خراز نقل شده است که بر بنیاد توکل و ایمان به حکمت پروردگار ساخته شده است.

«ابوسعید خراز-قدس سره-گوید که در اوایل حال ارادت محافظت وقت خود می‌کردم. روزی به بیابانی درآمدم و می‌رفتم. ناگاه از قفای من آواز چیزی برآمد. دل خود را از التفات به آن و چشم خود را از نظر به آن نگاه‌داشتم. آن چیز به سوی من آمد تا به من نزدیک شد. دیدم که دو سبب عظیم به دوش من بالا آمدند. من به ایشان نظر نکردم و هیچ نگفتم. نه در وقت برآمدن و نه در وقت فرود آمدن... و هم وی نقل کند که هرکه گمان کند که به کوشش توان رسید رنجی کشیده بیهوده، و هر که تصور کند که بی‌کوشش توان رسید، راه آرزو پیموده.» (جامی، ۱۳۷۱، ۳۱)

خرسندی به قسمت نیز از جنس ایمان به حکمت پروردگار است و این باور سبب پذیرش قضا و قدر می‌شود. «... رنج مکش برای آنچه در قسمت ازلی برای تو کفایت کرده‌اند و آن روزی است.

قسمت رزقت ز ازل کرده‌اند      چند پی رزق پراکندگی؟

(جامی، ۱۳۷۱: ۳۵)

#### دنیابگریزی و ترک نفس

میراث ماندگار اندیشه‌های عارفانه که مهملی برای ادب دنیابگریزی در سده‌های ششم تاکنون شده است؛ آن‌گونه در متن و بطن نظم و نثر فارسی جایگزین شده است که تقریباً هیچ دیوان شعری و آثار مثنوی به دور از حال و هوای تجرد و ترک دنیا نمی‌توان یافت. در کتاب‌های پریشان و بهارستان نیز این بنیان‌ها در ژرف‌مایه‌های داستانی نهفته است. گویی مایه‌های عرفانی و زهد و دنیابگریزی، همچون ارزش‌های معروف اخلاقی در عرف اجتماعی و سنت شعری استحکام یافته است. آموزه‌های عرفان نظری از سویی؛ و سنت‌های عملی بهجا مانده در حکایات مشاهیر طریقت که از عرفان عملی و سیره؛ به ادبیات راه‌یافته بود سبب شد که برخی از این دیدگاه‌ها به شکل ارزش اخلاقی و باور ارزشی رخ‌نمایند. «درویشی را پرسیدند که راحت دنیا در چه دانی؟ گفت در دو چیز. اول توشه‌ای که از زحمت حلیم باز دارد و دوم گوشه‌ای که از زحمت خلیم بی‌نیاز آرد. گفتند اگر در قبول یکی از این دو مختار شوی کدام یک اختیار کنی؟ گفت قبول گوشه کنم و ترک توشه گویم که زهر مجاعتی چشیدن اولی تر است از منت جماعتی کشیدن.» (قائنی، ۱۳۳۸، ۶۹)

در بهارستان جامی بنیادهای ترک دنیا در پوشش لطایف حکایات خودنمایی می‌کند. «پادشاهی از حکیمی نصیحت طلب-کرد. حکیم گفت از تو مسأله‌ای بپرسم بی‌نفاق جواب‌گوی. زر را دوست می‌داری یا خصم را؟ گفت: زر را. گفت چون است که آن را دوست تر می‌داری؟ یعنی زر را اینجا می‌گذاری و آنچه را دوست نداری یعنی خصم را با خود می‌بری؟ پادشاه بگریست و گفت نیکو پندی دادی که همه پندها درین درج است.» (جامی، ۱۳۷۱: ۴۲)

در این پند حکیم که بر پایه ترک نفسانیات و تجملات از جمله زر و زیور این‌جهانی بنا شده‌است؛ قالب و صورت لطیفه نهفته‌است اما در واقع تشویق به ترک دنیا و زر و زور آن تعبیه شده‌است. ارزش اخلاقی که در این پند نهفته‌است درحقیقت فریفته نشدن به مادیات است. «بایزید بسطامی را-قدس سره- پرسیدند که سنت کدام است و فرض کدام؟ فرمود که سنت ترک دنیا است و فرض، صحبت مولی.»

ای که در شرع خداوندان حال می‌کنی از سنت و فرضم سوال  
سنت آمد رخ ز دنیا تافتن فرض، راه قرب مولی یافتن

(جامی، ۱۳۷۱: ۳۱)

در نزد عرفا یک ارزش اخلاقی وجود دارد که در عرف عام نیز ستوده‌است ولی تنها عرفای حقیقی به عمل، گزارنده آن باور هستند. «ابوسعید ابوالخیر را-قدس سره- پرسیدند که تصوف چیست؟ گفت: آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید از آن نجهی.» (جامی، ۱۳۷۱: ۳۳)

#### شوخی طبیعی

از ویژگی‌های مشهود شیخ اجل در گلستان؛ اتصاف ایشان به نشاط ذاتی و طیبیت کلام است. این ویژگی در متابعان نثرپرداز وی به تقلید و تکرار آراسته شده‌است. در پریشان قآنی و بهارستان جامی نیز گهگاه لطایف نوادری منقول شده‌است که از حسن طبع و فرح و انبساط سعدی حاکی است. یکی از ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی آدمی؛ نکوخلقی و خندانروی است که در عرف عام نیز بسیار ستوده‌است. همان‌گونه که خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری؛ ابتهاج و مسرت در دیدار دوستانه از اصول مودت می‌داند؛ «مردم چون بر خلق کسی واقف شود و به اختلاط او راغب گردد و به مؤانست او مبتهج باشد. اقران و اشباه خود را بر وی دلالت کنند.» (خواجه نصیر طوسی، ۱۳۷۴: ۹۱)

بدله‌گویی و شوخی طبیعی از صفات پسندیده اخلاقی است که در متن پریشان و بهارستان نظایر دارد. «دزدی به خانه‌ای رفت جوانی را خفته دید. پرده‌ای که بر دوش داشت بگسترد تا هرچه یابد در وی نهاده بر دوش کشد. جوان بغلتید و در میان پرده بخفت هرچه گشت چیزی نیافت چون ناگاه مراجعت کرد که پرده را بردارد و بیرون رود جوان را دید با هیبت شیران و هیات دلیران در میان پرده

خفته. با خود گفت حالی مصلحت در آن است که ترک پرده گویم تا پرده از روی کار نیفتد. پرده را به خانه بگذاشت و از خانه بیرون شد. جوان آواز داد که دزدا! در را ببند تا کس به خانه نیاید. گفت به جان تو در نبندم. زیرا که من زیرانداز تو آوردم باشد که دیگری روی انداز تو آرد.» (قآنی، ۱۳۳۸: ۴۴).

این سبک طنز و مباحثه میان دزد و صاحب‌خانه؛ در گلستان سعدی نیز نظایر دارد و تأثرات پریشان از سبک ادبی گلستان مشهود است. در بهارستان جامی نیز حاضر جوابی‌های بذله‌گویانه فراوان است. «نوشین‌روان روز نوروز یا مهرجان مجلس داشت. دید که یکی از حاضران که با وی نسبت خویشی داشت جامی زرین در بغل نهاد، تغافل کرد و هیچ نگفت. چون مجلس برشکست، شرابدار گفت: هیچ‌کس بیرون نرود تا تجسس کنم که یک جام زرین می‌باید. نوشین‌روان گفت: بگذر. که آن‌کس که گرفت باز نخواهد داد و آن‌کس که دید، تمامی نخواهد کرد. بعد از چند روز آن شخص پیش نوشیروان آمد، جامه‌های نو پوشیده و موزه نو در پای کرده. نوشیروان گفت که این جامه‌ها از آن است؟ وی نیز دامن از موزه برداشت که این نیز از آن است. نوشیروان بخندید و دانست که او به ضرورت برگرفته است. پس بفرمود تا هزار مقال زر به او دادند.» (جامی، ۱۳۷۱: ۵۲).

« اعرابی به تهنیت قدوم کریمی از رؤسای عرب قصیده‌ای گفت و بر وی خواند و در آخر قصیده این بیت را خوانده بود... یعنی دراز کن به سوی من دستی را که کف وی عادت کرده است به بخشش زر و مال، و پشت او به تقبیل اهل حاجت و سوال. آن کریم دست بهسوی وی دراز کرد. چون ببوسید بر وجه طیبیت گفت: موی‌های لب تو دست مرا بخراشید. اعرابی گفت: پنجه شیر ژیان را از خار درشت خارپشت چه زیان؟ آن کریم را این کلمه خوش آمد و گفت این کلمه پیش من از آن قصیده خوش‌تر است. پس بفرمود در برابر قصیده هزار درم دادند و در برابر آن کلمه سه هزار درم.» (جامی، ۱۳۷۱: ۶۲)

« هر که را خلق با خلق نه نیکوست پوست بر بدن او زندان اوست و چنان از وجود خود در تنگنایی است افتاده که زندان در جنب آن، نزهت‌گاهی است.» (جامی، ۱۳۷۱: ۳۷)

سخاوت و بخشش

از میان خصال نیکو و پسندیده که از ارزش‌های عرفی، اخلاقی و آئینی است؛ سخاوت و بخشش‌مندی در عرفان ایرانی و اسلامی در متن حکایات منظوم و منثور جلوه می‌کند. از آن است که نام حاتم طایی و حکایات دل‌انگیزش چون زیوری بر سینه گلستان سعدی می‌درخشد. در عادات و آداب رفتار اجتماعی عیاران تا اعراب بیابان‌نشین همین خوی کریمانه است که ضرب‌المثل انسانیت شده است. سخاوت صفتی الهی است و روح آدمیان که مقتبس از روح پروردگار است؛ این ودیعه کریمانه را در خود به‌زیبایی حفظ کرده است. این ارزش اخلاقی در کتاب پریشان‌قآنی و بهارستان جامی نیز منشأ حکایات دلنشین شده است.

سائلی هرچه می‌گرفت از غیر  
گفت با او کسی که این فن چیست؟  
گفت من شمع مجلس افروزم  
هم تو این شیوه جوی قآنی  
زر و دینار چیست در ره یار  
کوش تا جان و دل کنی ایثار  
بذل کردی به دیگران پی خیر  
خود گرفتن کدام و دادن چیست؟  
خویشتن بهر غیر می‌سوزم  
تا دل از حب مال برهانی

(قآنی، ۱۳۳۸: ۱۶۰)

در فصل زمستان که بهار مستان است دزدی به لانه حقیری که خانه فقیری بود درآمد و چندان که جست‌وجو کرد غیر از جبه‌ای که حبه‌ی ارزن نمی‌آرزید و فقیر از خوف جان در جوف آن چون بید از باد می‌لرزید هیچ نیافت. از حرص خویش و قناعت درویش زایدالوصف شرمسار شد. فقیر از آن‌جا که خوی درویشان است برخاست و جبه‌ی خلقان را بر دوش وی افکند و گفت: مرا معذور دار که چیزی جز این دثار لایق نثار ندارم.

چه غم از بینوایی آن کس را  
که کرم باشد و درم نبود  
کرم بی درم از آن بهتر  
که درم باشد و کرم نبود

(قآنی، ۱۳۳۸: ۴۴)

« از عبدالله بن جعفر آرند که روزی عزیمت سفر کرده بود و در نخلستان قومی فرود آمده که غلامی سیاه‌نکاهبان آن بود. دید که سه قرص نان به‌جهت قوت وی آوردند. سگی آنجا حاضر شد. آن غلام یک قرص را پیش وی انداخت بخورد و سپس دیگری را بینداخت. آن را هم بخورد و سپس دیگری را بینداخت. عبدالله از وی پرسید که هر روز قوت تو چیست؟ گفت: آن‌چه دیدی. گفتا چرا بر نفس خود ایثار نکردی؟ گفت وی در این زمین غریب است. چنین گمان برم که از مسافت دور آمده‌است و گرسنه است. نخواستم که وی را گرسنه گذارم. گفت: امروز چه خواهی خورد؟ گفت: روزه خواهم داشت.» (جامی، ۱۳۷۱: ۵۵)

در حکایت عبدالله جعفر؛ ارزش اخلاقی مهرورزی با جانوران نیز مورد اشاره است و همچنین شفقت و گذشت و ایثار و اکرام. اما عنوان ارزش اخلاقی موردنظر این مقاله در این‌جا، بخشش و سخاوت است. « حاتم را پرسیدند که هرگز از خود کریم‌تر دیدی؟ گفت: بلی روزی در خانه غلامی یتیم فرود آمدم. وی ده سر گوسفند داشت. فی‌الحال یک گوسفند بکشت و بپخت و پیش من آورد. مرا قطعه‌ای از وی خوش آمد. بخوردم و گفتم والله این بسی خوش بود. آن غلام بیرون رفت و یک‌یک گوسفند می‌کشت و آن موضع را می‌پخت و پیش من می‌آورد و من از آن آگاه نی. چون بیرون آمدم که سوار شوم دیدم که بیرون خانه خون بسیار ریخته‌است. پرسیدم که این چیست؟ گفت: وی همه گوسفندان خود را کشت. وی را ملامت کردم که چرا چنین کردی؟ گفت سبحان‌الله! ترا چیزی خوش

آید که من مالک آن باشم و در آن بخیلی کنم، این زشت سیرتی باشد در میان عرب. پس حاتم را گفتند تو در مقابله آن چه دادی؟ گفت: سیصد شتر سرخ موی و پانصد گوسفند. گفتند: پس تو کریم‌تر باشی. گفت: هیهات! وی هرچه داشت داد. و من از آن‌چه داشتم از بسیار اندکی بیش ندادم.» (جامی، ۱۳۷۱: ۵۹)

#### مذمت آز و بخل

برخی اخلاقیات که زیور و زینت روان آدمی است و در آثار نظم و نثر همچنین در افواه عوام و عرف جایگاه پسندیده دارد؛ به‌همراه پاره‌ای از صفات ضد اخلاقی و مکروه در خلال داستان‌های ادبیات فارسی به شیوه‌ای دلکش و زیبا قید شده است. دور داشتن نفس از صفات ذمیمه و ردایل که نهاد آدمی را تیره می‌کنند نیز خود فعل اخلاقی محسوب می‌گردد. ویژگی‌هایی نظیر آز، طمع و بخل و خست طبع که معمولاً در یک زمینه و با هم دیده می‌شوند؛ در ایران باستان موسوم به اهریمن و دیو بوده است. سفارش به دوری از آز که خود نوعی دیو به‌شمار می‌رفته است در متون پارسی سابقه بسیار دارد.

دل مرد مطمع بود پر ز درد      به گرد طمع تا توانی مگرد  
همه تا در آز رفته فراز      به کس بر نشد این در آز باز

(فردوسی، ۱۳۷۵: ج ۷، ۳۰)

«توانگری مالش بی‌نهایت بود و بخلش به‌غایت. چندان که نصیحتش گفتند که وبالت بماند و مالت نماند شتامت لثامتش بیشتر شد و علامت ندامتش کمتر.

بخیل چون زر قلب است و پند چون آتش      نه زر قلب از آتش سیاه‌تر گردد؟  
ز حرص مال بخیلا مگو به ترک مال      از آن بترس که روزیت بخت برگردد  
از سخن حکیمان هند است که بخیل کریم است زیرا آن‌چه دارد از پس گذارد تا به دیگر کس سپارد. و کریم بخیل است. چه آن‌چه دارد از پیش دهد تا به‌جهت خویش نهد.» (قآنی، ۱۳۳۸: ۳۵)  
جامی، خاتم الشعرا عرفان سرایان، در مذمت حرص و آز و بخل به‌ویژه برای پادشاهان حکایات و نوادر و آموزه‌هایی دارد. «سه کار از سه گروه زشت آید: تندی از پادشاهان و حرص بر مال از دانایان و بخل از توانگران.

این سه کار است کش نگارد زشت      از سه کس خامه نگارنده  
تندخویی زیاد شاه قوی      حرص دانا و بخل دارنده «

(جامی، ۱۳۷۱: ۴۴)

«چون میزبان برکنار خوان نشیند و خود را در میان بیند؛ طعمه از جگر خود خوری به که از نان او. و شربت از خون خود خوری به که از خوان او.» (همان، ۴۲)



« ... اگر طمع را پرسند که پدر تو کیست؟ گوید: شک در مقدورات کردگاری. و اگر گویند پیشه تو چیست؟ گوید: به محنت و حرمان گرفتاری.

اگر پرسى طمع را کت پدر کیست؟      بگوید: شک در اقدار الهی  
وگر گویی که کارت چیست؟ گوید:      به خواری از لئیمان کام خواهی  
ورش پرسى ز ختم کار گوید:          به محنت‌های حرمان عمرگاهی

(جامی، ۱۳۷۱: ۳۶)

« به آز متمایل مباش ، تا دیو آز تو را نفریبد و چیزهای گیتی برای تو بی مزه و چیزهای مینو تباہ نشود.» (مینوی خرد، ۱۳۸۵: ۲۱)

آز در نظر ایرانیان باستان، دیوی است که از اهریمن فرمان می‌پذیرد و روان آدمیان را به دوزخ رهنمون میشود.

علم‌آموزی و عمل‌گرایی

آن‌جا که تمایز آدمی و جانداران دیگر در اندیشه و گفتار و کردار اوست؛ آموزش علم و تجهیز ذهن به سلاح دانش است که از جانور گویایی به نام آدمی؛ انسان می‌سازد و او را شایسته عروج به ساحت افلاک می‌کند.

هرگاه این دانش که تمایزها و دگرسانی‌ها را می‌نمایاند؛ در محدوده‌ی دانایی صرف بماند، همچون آبی کبود و تیره اندک‌اندک به ماندابی متعفن بدل می‌گردد. دانش آن‌گاه به‌عنوان ارزش و اعتبار، ملاک قرار می‌گیرد که از حیطة ذهن و قوه به حیطة فعل و عمل درآید. علم و عمل و عالم و عامل در کنار یکدیگر ارزش می‌سازند. «اگرچه علم، فی‌نفسه مفید است ولی تا زمانی که نتایج آن علم در رفتار و گفتار و افکار فرد متجلی نشود، فایده‌ای نخواهد داشت.» (ساعی، ۱۳۷۴: ۱۷۶)

قآنی در پریشان، بر آن است که آن‌کس که معرفت وجودی ندارد و بر خویشتن دانش ندارد؛ در عمل نتواند دانست که به چه کیفیت و کدام سامان پروردگار خویش را بشناسد و بستاید.

ای دل آن کس که خویش را نشناخت      مر خدا را شناخت نتواند  
تا نگوید به ترک هستی خویش      نرد توحید باخت نتواند

(قآنی، ۱۳۳۸: ۸)

جامی در بهارستان؛ در معنی و مفهوم حکمت می‌گوید: «حکیم کسی را گویند که حقیقت چیزها را به آن‌قدر که تواند بداند و عمل به مقتضای آن‌چه تعلق به عمل دارد ملکه نفس خود گرداند.

خوش آن که به ترک حظ فانی بکنی      تدبیر بقای جاودانی بکنی  
کوشش بکنی و هر چه بتوان دانست      دانی پس از آن هر چه توانی بکنی»

(جامی، ۱۳۷۱: ۳۸)

در منزلت دانش این نکته مورد اقبال جامی قرار گرفته است که گناهان آدمی به واسطه قرابت آنان با اهالی فضل و دانش در قیامت بخشیده می شود. یا به عبارتی؛ شفاعت علما و فضلا از آدمی مورد قبول حضرت حق قرار خواهد گرفت. این نکته حاکی از عظمت جایگاه علم و دانش و مؤید آن است که هم نشین با دانشمندان؛ سائق افراد به سوی عمل گرایی و فعلیت بخشیدن به دانش است. «... پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری- قدس سره- اصحاب خود را وصیت کرده است که از هر پیری سخنی یادگیرید اگر نتوانید، نام ایشان را به یاد آرید تا بهره ای یابید... در خبر است که خدای تعالی فردای قیامت با بنده ای از مفلسی و بی مایگی شرمند گوید که فلان دانشمند یا عارف را در فلان محله می شناختی؟ گوید: آری می شناختم. فرمان رسد که تو را به وی بخشیدم.» (جامی، ۱۳۷۱: ۳۰)

حکمت عملی و وجوه رفتاری علوم در نزد متصوفه و عرفا، اقدم و ارجح است بر مباحث نظری صرف و بدون پشتوانه عملی آن. «بدان که علم بسیار است و عمر کوتاه و آموختن جمله علوم بر مردم فریضه نه. فرایض علم چندان است که عمل بدان درست آید و خدای عزوجل ذم کرد آنان را که علوم بی منفعت آموزند و باید که علم مقرون عمل باشد و اگر علم عالم به فعل و کسب وی نبودی وی را بدان هیچ ثواب نبودی.» (هجوی، ۱۳۷۶: ۱۶)

و هم چنین اندرزهای ما را سپندان نیز در تایید این نکته چنین است:

«خوب گویشی که خوب کنشی با او نیست، اشموخی آشکاره است.» (مهرا سپندان، ۱۳۷۹: ۹۷)

از دیدگاه قآنی؛ از وظایف پادشاهان این است که مردمان را به آموختن دانش و اخلاق ترغیب نمایند و امر به تکرار و مداومت کنند. «پادشاه مطالعه کتب اخلاق و استماع نصایح فرماید و چنان که مکرر نیکوتر شود. چه نصیحت به منزله مزارع است و تکرار به منزله آب، هر چند مزارع سیراب تر شود نفعش بیشتر گردد.» (قآنی، ۱۳۷۱: ۲۰۲)

در تأکید به علم مؤثر، یعنی علمی که عریان بودن از آن، سبب بزه کاری می شود و در عمل نیاوردن آن، آدمی را در رده ی ناهلان می گذارد؛ آن علم ضروری است. «... آن که جز علمی را فرا نگیری که به ترک آن بزه مند میری؛ از فضول بگریز و در آن چه ضروری است آویز.

علمی که ناگزیر تو باشد بدان گرای      وان را کزان گزیر بود جست و جو مکن  
وان دم که حاصل تو شود علم ناگزیر      غیر از عمل به موجب آن آرزو مکن

(جامی، ۱۳۷۱: ۳۷)

فضیلت تواضع و رذیلت کبر

فروتنی ویژگی روحهای بلند و وارسته ای است که از دام تعلقات بی بنیاد زندگی رسته اند. و عکس آن صفت رذیله خودپسندی و کبر است که همچون بیماری ریشه داری، روح آدمی را فاسد و تیره می گرداند. «انسان چون دچار خودپسندی و احساس برتری شود، برای خود شأن و مقام کاذبی قایل

می‌شود و دیگران را موظف به مراعات آن می‌بیند و اگر کسی در تعظیم او کوتاهی کند و رفتارش مناسب با آن شأن و مقام خیالی وی نباشد، او را خشمگین می‌کند.» (سادات، ۱۳۷۰: ۲۰۹)

در آمیختگی محورهای اخلاق و عرف با شالوده‌های عرفان ایرانی-اسلامی؛ سبب وحدت دیدگاه در کتاب‌های قآنی و جامی با فرهنگ اخلاقی مردمی شده‌است. آنچه در دیدگاه عرفی و مردمی؛ براساس آداب و رفتار اجتماعی ایرانیان؛ فضیلت یا رذیلت شناخته می‌شود در متون عرفانی و ادبی هم سو و هم‌راستا است البته با اندک تمایزات. تواضع زیننده شخصیت‌های برجسته است و تکبر، صفت اهریمنی است.

« پادشاه باید اهل تکبر را در امور عامه مدخل ندهد. چه کبرش موجب نفرت مردمان می‌شود و از خصایص عامه آن است که صفت جبریان دارند یعنی نیک و بد را به پادشاه نسبت دهند و چون از اعیان مملکت نفرت کنند پادشاه را نفرین بد فرستند.» (قآنی، ۱۳۳۸: ۱۹۴)

وقتی پندیات قآنی و نصایح جامی را در تلفیق ادبیات و اخلاق و عرفان یک-جا و یک‌کاسه و درهم‌آمیخته می‌بینیم؛ به همسویی و همانندی عرفان و ادب بیشتر واقف می‌شویم. «نظری که بعد از رنسانس در اروپا ایجاد شد و به نظر کلاسیک معروف است، این است که در اثر ادبی باید زیبایی صورت با غایتی اخلاقی همراه گردد... شاعر یا نویسنده مسوولیتی اجتماعی دارد و نباید از تأثیر اخلاقی خود غافل بماند. در نظر اینان زمانی اثر می‌توانست دلپذیر و تأثیرکننده باشد که سودمندی در خود نهفته باشد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۲۲۷)

از نظر قآنی اخلاق برای هر انسانی از ملزومات است به‌ویژه تخلق به اخلاق پسندیده که برای پادشاهان ضروری‌تر و بایسته‌تر از سایر اقشار اجتماع است. «پادشاه باید تواضع کند و تکبر نفرماید که تواضع صفت اتقیاست و تکبر صفت اشقیاء. و من گفته‌ام اهل تکبر را در نطفه غش است چه، سرکشی صفت آتش است و شیطان از آتش بود و اهل تواضع را نطفه پاک است چه، تواضع صفت خاک است و آدم از خاک بود.» (قآنی، ۱۳۳۸: ۱۹۲)

در بهارستان جامی که به تأثیر از گلستان سعدی؛ بارور از پندیات و جواهرکلام است نیز در مفهوم دوری از کبر سخن آمده‌است. «... ابوهاشم صوفی -قدس سره- گفته است که کوه را به نوک سوزن از بیخ کردن آسان‌تر است از رذیلت کبر از دل بیفکندن.

لاف بی‌کبری مزین کان از نشان پای مور در شب تاریک بر سنگ سیاه پنهان‌تر است  
وز درون کردن برون آسان‌مگیر آن را کز آن کوه را کردن به سوزن از زمین آسان‌تر است  
(جامی، ۱۳۷۱: ۳۰)

با آن‌که فروتنی از فضایل ارزشمند اخلاقی است، گاهی در جایگاه نامناسب اثر عکس می‌یابد و به‌عنوان رذیلت چهره می‌نماید. « از بررسی حدود و مواضع فروتنی در آثار نظامی روشن می‌شود که فروتنی بیش از حد فقط در برابر خالق متعال زیننده است نه در برابر بشر. در غیر این صورت فروتنی

موجب سوءاستفاده ناهل خواهد بود و احتمال غلتیدن به سوی مذلت تذلل وجود دارد.» (ثروت، ۱۳۹۲: ۲۱۱)

پایین طلبه خسان چه باشی      دست خوش ناکسان چه باشی؟  
گردن چه نهی به هر قفایی      راضی چه شوی به هر جفایی؟

(نظامی، ۱۳۱۷: ۵۳)

بهارستان در فضیلت فروتنی می‌گوید: «یوسف ابن الحسین الرازی-قدس سره- گفته است که همه نیکویی‌ها در خانه‌ای است و کلید آن تواضع و فروتنی؛ و همه بدی‌ها در خانه‌ای است و کلید آن مایی و منی.

جمع است خیرها همه در خانه‌ای و نیست      آن خانه را کلید به غیر از فروتنی  
شرها بدین قیاس بدین خانه است جمع      وان را کلید نیست به جز مایی و منی  
(جامی، ۱۳۷۱: ۳۴)

در کلام عرفا ترک محض نفس، شرط است. رهرو ثابت قدم در نخست گام دل از کبر و رعونت نفس می‌گسلد و هر آن‌چه خواسته جان بهیمی است، همه را در می‌بازد تا جز خدا نبیند و نخواهد. «... روزی درویشی پیش او گفت: اگر خدای تعالی مرا مخیر گرداند میان بهشت و دوزخ، من دوزخ را اختیار کنم زیرا که بهشت مراد نفس است و دوزخ مراد خدای تعالی. خواجه سخن او را رد کرد و گفت که بنده را به اختیار چهکار؟ هرکجا گوید رو، رویم و هر کجا گوید باش، باشیم.» (همان، ۳۶)

نجم‌الدین رازی در مرصادالعباد، در ذکر صفات مریدی؛ حسن خلق و پرهیز از کبر را از اعم واجبات برمی‌شمرد: «... باید که [مرید] پیوسته گشاده‌طبع و خوش‌خوی باشد و با یاران ضجرت و تنگ‌خویی نکند و از تکبر و تفاخر؛ و عجب و دعوی؛ و طلب جاه و ریاست، دور باشد. و به تواضع و شکستگی و خدمت با یاران بزرگ زندگانی کند.» (نجم رازی، ۱۳۸۸: ۱۵۰).

فضیلت عدالت

عدالت و برابری که از محورهای اساسی مباحث اخلاق در آثار ارسطو و افلاطون است؛ فضیلت پسندیده در عرف عام و از صفات پروردگار است. «... چون عدالت حاصل آید، نور قوی و اجزای نفس در یکدیگر درخشد، چه عدالت مستلزم همه فضایل بود...» (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۴: ۴۲) از نظر شعرا و حکما عدالت ویژگی انسانی است و همه انسان‌ها باید متصف بدان شوند اما برای امیران و شاهان از واجبات است.

به نوبتند ملوک اندرین سپنج‌سرای      کنون که نوبت توست این ملک به عدل‌گرای

(سعدی، ۱۳۱۶: ۴۸۳)

در حکایات قآنی بر هم‌ترازی عدل و احسان تأکید شده است. درست است که عدل پدیده‌ای پسندیده و نیکوست؛ ولی در مناسبات نیکوکارانه به تنهایی کاربرد نمی‌یابد. می‌توان در حکمی که بر مبنای شرارت صادر شده است نیز در مورد دو محکوم؛ عدل بالسویه داشت. مثلاً می‌توان حکم کرد که هر دو محکوم بسیار عادلانه اعدام شوند، اما در حکایات سعدی و قآنی هم‌ترازی به شیوه مثبت در این دو واژه دیده می‌شود. قآنی مخاطبان را با این حکایت به عدل و احسان ترغیب می‌کند: «پادشاهی از صاحب‌دلی سوال کرد که از پادشاهان چه ماند؟ گفت: یک چیز ولیکن به دو صفت. پرسید آن کدام است؟ گفت: نام که چون عدل و احسان کند به نیکی، و الا به زشتی.

اگرچه دولت کسری بسی نماند ولی  
 به عدل و داد شدش نام در زمانه علم  
 هزار سال، ضحاک پادشاهی کرد  
 از او نماند به جز نام زشت در عالم  
 (قآنی، ۱۳۳۸: ۱۷)

اما جامی در حکایتی دگرگونه، عدل و ظلم پادشاه را آینه طرز سلوک و افعال مردمان دیار می‌داند و می‌گوید ظلم پادشاه نتیجه ظلم‌خواهی مردمان است و عدل او، نتیجه عدالت‌طلبی مردمان. «حجاج یوسف را گفتند از خدای بترس و بر مسلمانان ظلم مکن. به منبر برآمد و وی به‌غایت فصیح بود. گفت خدای تعالی مرا بر شما مسلط کرده است، اگر من بمیرم شما بعد از من از ظلم نخواهید رست بدین فعل که شما راست و خدای تعالی را بندگان بسیارند جز من. اگر من بمیرم یکی بدتر از من بر شما گمارد.

خواهی که شاه عدل کند، عدل پیشه باش  
 در کار خود که معرکه گیر و دار توست  
 شاه آینه‌ست هرچه همی بین اندر او  
 پرتو فکنده، قاعده کار و بار توست  
 (جامی، ۱۳۷۱: ۴۳)

در اندیشه‌های تعلیمی قآنی، جامی و سعدی؛ اخلاق فردی که منتج به رواداری اخلاق نیکوی اجتماعی شود، ارزشمند و ستوده است. التزام و تعهد به نیک رفتاری و نیک گفتاری؛ ارزش عملی سیره است و متضمن پالایش اخلاق اجتماعی است. آن‌ها می‌پندارند تمامی اعمال و رفتاری که سبب سوددهی و برخوردارگی جمعی شود و منتج به بهبود اوضاع و شرایط مردم شود، اخلاق است. «پراگماتیک‌ها اصطلاح cash-value را به‌کار می‌بردند، یعنی فلان فکر فلسفی نقداً چقدر می‌ارزد. یعنی چه نتایج مثبتی دارد و می‌گفتند باید به‌دنبال فلسفه‌هایی بود که به درد دنیا و زندگی مردم بخورد... هر چیز که برای اخلاق و معنویات سودمند باشد، خوب و زیبا است.» (شمیسا، ۱۳۸۱، ۲۶۶)

جامی باورمند است که ویرانی جوامع، محصول مستقیم جور و بیداد و ظلم است. یعنی نبود عدالت است که به‌عکس مدینه‌های فاضله عمل می‌کند و ویرانی بار می‌آورد. «حکیمان گفته‌اند که

هم‌چنان که جهان به عدل آباد گردد، به جور ویران گردد. عدل از ناحیت خویش به هزار فرسنگ روشنایی بخشد و جور از جای خود به هزار فرسنگ تاریکی دهد.

به‌عدل کوش که چون صبح آن طلوع کند      فروغ آن برود تا هزار فرسنگی  
ظلام ظلم چو ظاهر شود برآید پر      جهان ز تیرگی و تلخ عیشی و تنگی  
(جامی، ۱۳۷۱، ۴۴)

در فواید خموشی و کم‌گویی

سکوت در جایگاه خود، و خموشی گزیدن وقتی از صفحات پسندیده و اخلاقی به‌شمار است که آثار تربیتی داشته‌باشد و به زیان ستم‌دیدهای یا سود ستمکاری منتج نگردد. پرحرفی و پرگویی حتی اگر در موضوعات عادی هم اتفاق افتد؛ نابجا و نادرست می‌نماید. سعدی در بوستان در فواید خاموشی بسیار بجا و زیبا گفته‌است:

حذر کن ز نادان ده مرده گوی      چو دانا یکی گوی و پرورده گوی  
فراوان سخن باشد آکنده گوش      نصیحت نگیرد مگر در خموش  
از آن مرد دانا دهان دوخته است      که بیند که شمع از زمان سوخته‌است  
(سعدی، ۱۳۱۶، ۳۵۱)

در آثار مقلدان سبک گلستان نیز می‌توان چنین نصایح ارزشمندی را یافت. قآنی در پریشان بدین منظور گفته‌است: «وقتی ابلهی برآشف و بیموجم چندان سقط گفت و دشنام داد که خود ملول شده به کنجی نشست.

هر وقت که خر برآورد بانگ      وز نعره او بدردت گوش  
فارغ بنشین که گردد آحر      مسکین خرک از نعیق خاموش  
(قآنی، ۱۳۳۸، ۱۷)

در بهارستان جامی نیز حکایاتی دلکش در باب ارزش اخلاقی کم‌سخنی و بجا گفتن نقل شده‌است: «چهار کلمه است که چهار پادشاه پرداخته‌اند گویا یک تیر است که از چهار کمان انداخته‌اند: اول شاه کسری گفته‌است که هرگز پشیمان نشدم از آنچه نگفتم و بسا گفته که از پشیمانی آن در خاک و خون خفتم.

خامش‌نشین که جمع‌نشستن به خامشی      بهتر ز گفتنی که پشیمانی آورد  
از سر سربه‌مهر پشیمان نشد کسی      بس فاش گشته سر که پشیمانی آورد  
شاه قیصر فرمود که قدرت من بر ناگفته بیش از آن است که برگفته. یعنی آنچه نگفتم بتوانم گفت و آنچه گفته‌ام نتوانم نهفت.

هر چه افشای آن بود دشوار      با حریفان مگو به آسانی  
کانچه داری نهفته بتوان گفت      وانچه گفتی نهفته نتوانی

خاقان چین درین معنی گفته است: که بسیار باشد که پریشانی گفتن سخت تر باشد از پشیمانی

نهفتن

هر سر سربه مهر که در خاطر افتدت      سرعت مکن به لوح بیانش نگاشتن  
ترسم شود غرامت اظهار آن تو را      مشکلترا از ندامت پوشیده داشتن  
ملک هند بدین نکته زبان گشاد که هر حرف که از زبان من جسته است دست تصرف مرا از  
خود بسته است و هر چه نگفتم مالک اویم اگر خواهم بگویم و اگر نخواهم نگویم.  
بخردی را ز راز فاش و نهان      مثلی نیک بر زبان رفته است  
کاین چو تیری است مانده در قبضه      وان چو تیری است کز کمان رفته است  
(جامی، ۱۳۷۱، ۴۰)

### نتیجه گیری

از مجموع پژوهش‌ها، مطالعات و مقایسه‌های میان متون پریشان و بهارستان با عنوان «همسویی چند موضوع اخلاقی در پریشان و بهارستان» چنین برمی‌آید؛ نخست آن‌که موضوعات مطرح شده در این کتب از حیث بنیان و زمینه مفهومی دارای هم‌سویی و همسانی هستند. دیگر آن‌که ریشه و دلیل هم‌پایگی موضوعات؛ التقاط فرهنگ و ادب کهن ایران با عرفان و تصوف از سده‌های پنجم به بعد است. علاوه بر آن، اخلاق و عادات بومی و درسی، در پیوند با مباحث عرفانی؛ ریختارها و اشکال متفاوتی از آداب و باورهای ایرانی را پدید آورده است که بیشتر محصول خوگردگی نویسندگان و شعرا بدین شیوه است.

تعلیم و تعلم در زمینه موضوعات اخلاقی و انسانی؛ آمیزه‌ای دلپسند با مفاهیم الهی و معنوی پدید آورده است که از سویی به آیین و دیانت مربوط است و از دیگر سو به باورهای اسطوره‌ای و بومی وابسته است. اگر تعهدات و التزامات اخلاقی برای نویسندگان و شعرا به عنوان اصل پذیرفته شده است؛ همچنین ترغیب مردم به احتراز از ذمائم و رذایل اخلاقی محور وجودی متون مشهور پریشان و بهارستان را می‌سازد؛ این آداب و باورها آن‌جاکه با عرفان به اختلاط می‌رسند؛ به اصولی مستحکم برای پند دادن شاعران به پادشاهان تبدیل می‌شوند. دنیا‌گریزی و ترک ظلم و جور؛ بسط عدالت و نیکوکاری؛ فروتنی و تجنب از کبر و ریا؛ دشمن داشتن آز و بخل و خست و سایر صفات نیک و پسندیده در متن پریشان و بهارستان مشترکاً هم در اخلاق و تربیت ایرانی-اسلامی و هم در سیره عرفا و اولیاء الله ظهور و حضور دارد.

به طور کلی می‌توان گفت هر دو شاعر در این زمینه نکات اشتراک زیادی دارند؛ به عنوان نمونه هر دو شاعر در عرفان و اخلاق خود، تاکید زیادی به خداوند دارند؛ در واقع خداوند نزد هر دو عارف مقصد و هدف نهایی است. یا اینکه هر دو شاعر بسیاری از مطالب عرفانی خود را با

شوخی طبعی و لطیفه بیان می‌کنند. از خصال نیکو و پسندیده که از ارزش‌های عرفی، اخلاقی و آئینی است؛ سخاوت و بخشش مندی است که در این زمینه نیز هر دو شاعر نقطه اشتراک زیادی دارند. نقطه اشتراک دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد علم و علم‌آموزی است. قآنی در پریشان، بر آن است که آن کس که معرفت وجودی ندارد و بر خویشتن دانش ندارد؛ در عمل نتواند دانست که به چه کیفیت و کدام سامان پروردگار خویش را بشناسد. و جامی نیز در بهارستان؛ معتقد است حکیم کسی است که حقیقت چیزها را به آن قدر که می‌تواند بداند و عمل به مقتضای آن چه تعلق به عمل دارد ملکه نفس خود گرداند.



## منابع و مأخذ

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۴). جام جهان‌بین. چاپ ششم. تهران. جامی.
۲. ثروت، منصور. (۱۳۹۲). گنجینه حکمت در آثار نظامی. تهران. علمی.
۳. جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۱). بهارستان. تصحیح اسماعیل حاکمی. چاپ دوم. تهران. اطلاعات.
۴. خواجه نصیرالدین طوسی. (۱۳۷۴). اخلاق ناصری. به شرح علوی مقدم و اشرفزاده. چاپ ششم. تهران. توس.
۵. سادات، محمد علی. (۱۳۷۰). اخلاق اسلامی. چاپ نهم. تهران. نشر پیام نور.
۶. ساعی، میرمحمد. (۱۳۷۴). اخلاق و تربیت اسلامی. تهران. نشر پیام نور.
۷. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۱۶). کلیات سعدی. نسخه محمدعلی فروغی. تهران. اقبال.
۸. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). نقد ادبی. چاپ سوم. تهران. فردوس.
۹. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان. تهران. قطره.
۱۰. قآنی، میرزا حبیب‌الله. (۱۳۳۸). پریشان. تصحیح اسماعیل اشرف. شیراز.
۱۱. قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۹۰). ترجمه رساله قشیریه. شرح علی محمد پشت دار. تهران. پیام.
۱۲. مهرسپندان، آذرباد. (۱۳۷۹). آذرباد مهرسپندان. به کوشش رهام اشه و شهین سراج. تهران. فروهر.
۱۳. مینوی خرد. (۱۳۸۵). به ترجمه احمد تفضلی. چاپ چهارم. تهران. توس.
۱۴. نجم رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۸). مرصادالعباد. انتخاب محمدامین ریاحی. تهران. علمی.
۱۵. هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۷۶). کشف‌المحجوب. شرح محمود عابدی. تهران. سخن.

Received: 2022/12/24

scientific quarterly journal of Islamic mysticism

Accepted: 2023/3/3

(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)

Vol.21/No.81/Autumn2024

<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

### **Investigation of mystical ethics in Baharestan and Parshan**

*Amin Zaravi Dezfuli<sup>1</sup>, Masoud Pakdel<sup>2\*</sup>, Sima Mansouri<sup>3</sup>, Shahin Ghasemi<sup>4</sup>*

PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Ramhormoz Branch, Islamic Azad University, Ramhormoz, Iran

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ramhormoz Branch, Islamic Azad University, Ramhormoz, Iran. \*Corresponding Author, masoudpakdel@yahoo.com  
Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ramhormoz Branch, Islamic Azad University, Ramhormoz, Iran

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.

#### **Abstract**

The present paper aims to study textual alignments and parallels between Qa'ani's Parishan and Jami's Baharestan. Although Baharestan and Parishan were seen as a lender for Sa'adi's Golestan and some mystical prose text in terms of diversity of chosen topics for presentation, they were influenced by Sa'adi's Golestan and keeping their similarities in language and rhetoric. The method of this research was based on library, equalization and comparison. The approach was also descriptive-analytical and was founded on stylistic. The materials of the research were sometimes utilisation of the internet, library and extracted flash cards containing associated data with the research topic. The paper aims to study explored parallel and contrast of mentioned topics in the three works. Consequently, it concluded that they include subjects such as moral values, vices and abomination. Qa'ani considered to the musicality of your words in aspects of prosody, especially rhetoric more than moral concept, although Jami considered more to mystical concepts and topics using modeling process mystic. Both authors has spoken like sa'adi in advice and admonition. The variation of topics in terms of ethics and human commitment such as bonhomie and justice, humility and avoidance of arrogance, science and education, avoidance of avarice, humor, avoiding luxury and objectivism were at forefront of practical topics of both works

**Keywords:** topic, moral, Parishan, Baharestan, mysticism.